

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه كهف (جلسه چهاردهم)

جلسه خانوادگی - استادانocht ۹۳/۱۰/۲۴

تمامی سوره‌های قرآن کریم می‌تواند (و ایضا می‌خواهد) تا ما را موحد کند. سوره مبارکه كهف نیز که در این چند هفته مهمان آن بوده‌ایم به طور علی‌حده‌ای به این موضوع کمک می‌کند. به همین جهت در این جلسه می‌خواهیم بطور مهارتی مروری بر مطالب گفته شده در کلاس داشته باشیم و راه‌هایی را که این سوره برای موحد شدن پیش پایمان می‌گذارد برشماریم تا ان شاء.. عامل آن باشیم.

حال در راستای موضوع "موحد شدن در راستای زندگی" نکاتی از سوره را که حضار بیان می‌کنند ثبت می‌نماییم:

۱. جوانمردی را تمرین کنیم.
۲. برای اراده و جبه خدا در هر کار به حکم خدا توجه کنیم و ببینیم آیا این موضوع در راستای حکم خدا هست یا خیر. تا اگر حکم خدا بود آن انجام دهیم.
۳. از جدل و توجیه پرهیز کنیم، زیرا توجیه هم به طور اختصاصی یک نوع جدل است. باید فرد برای انجام دادن کار خوب نیازی به دلیل و مقدمات و این چیزها نداشته باشد.
۴. زود هنگام قضاوت نکردن و بر اساس تاویل زندگی نکردن.
۵. نفس را بوسیله نماز متوجه کردن؛ برای انجام این تمرین باید نمازها برای انسان مهم باشد و توجه‌اش را تقویت کند، یعنی نماز بشود محور متوجه شدن و اگر کسی گفت حواسم پرت می‌شود می‌گوییم ۵ دقیقه قبل و بعد نماز روبروی قبله بشیند تا توجه‌اش جلب شود.
۶. جهانی فکر کردن؛ باید مصادیق خرد و کلان جهانی فکر کردن را در آوریم و ببینیم در زندگی معمولی چه کارهایی را می‌توانیم انجام دهیم که جهانی فکر کنیم.

۷. یاد مرگ؛ باید دید فرد به مرگ عوض شود و مرگ را لقاء الله ببیند. خدا درباره مرگ در سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید: "لقاء الله" و معلوم است که مومنین مرگ را لقاء الله می‌بینند! نکته این جاست که لقاء خدا به فرد بهجت و سرور می‌دهد. باید ما بتوانیم جای مرگ، لقاء الله بگذاریم و کم کم یاد مرگ بیفتیم، لذا زشت است وقتی می‌توانیم بگوییم لقاء الله، بگوییم مرگ! لقاء الله همه جا هست کافی است چشم‌مان را باز کنیم. باید ایمان داشت که خدا انسان را از تنهایی در می‌آورد و اگر لقاء الله بیاید هیچ چیزی شیرین‌تر از مرگ نیست پس باید روی آن کار کرد. در روایت داریم هر کس این مقدار یاد مرگ بیفتد از شهادت اینگونه می‌فهمیم که این مقدار یاد مرگ، شهید ساز است.

یاد مرگ حتما تقوا می‌آورد زیرا انسان طبیعتاً می‌خواهد تمیز و زیبا باشد فلذا طبق این سیستم آدم نباید کاری را انجام دهد مگر این که حس کند این دفعه آخرین بار است که این کار را انجام می‌دهد. البته این کار نباید استرس‌زا باشد یعنی آخرین بار است که این کار را انجام می‌دهی و ممکن است برنامه دیگری برایت پیش بیاید. مثل این که سفر زیارتی می‌روی بعد پیش خودت می‌گویی: خدایی طوری می‌روم که انگار آخرین بار است که می‌روم و با این طرز فکر سبب می‌شود تا طور دیگری از این مسافرت استفاده کنی.

یاد مرگ به معنی این است که بدانی فرصت بدست آمده از دستت می‌رود نه این که میمیری! این که ما در این لحظه در این جلسه نشسته‌ایم دیگر تکرار نخواهد شد ممکن است که جلسه بهتری بعداً باشد اما این جلسه دیگر تکرار نمی‌شود، پس باید از این موقعیت استفاده خوب کرد.

یاد مرگ به این معنی نیست که آدم مدام فکر کند که می‌میرد، بلکه یعنی این لحظه تک و فرد است و آدم فرصت برگشت به عقب ندارد.

۸. برای اسباب شأن قائل نباشیم.

ان شاء الله که این‌ها در ما تحقق پیدا کرده و تمرین‌ها به هدف تحقق رسیده باشد.

حالا تمرینی برای موحد شدن بر اساس آیه آخر سوره مبارکه کهف (که آیه بسیار مهمی است):

ما از سوره کهف می‌توانیم مهارت‌های موحد شدن را بدست بیاوریم. این که اسم مهارت را کنار موضوع موحد شدن می‌گذاریم، ممکن است که برای شما نامانوس باشد در صورتیکه اصل زندگی مهارتش در موحد شدن است.

مهارت موحد شدن یعنی یک سری کارها و مشاهداتی که حالت روزمره هم پیدا می‌کند ولی به تدریج آن توان را در فرد ایجاد می‌کند. مثل مهارت رفع اختلاف یا مهارت پرسشگری. می‌گوییم که این چهارتا کار را بکن این مهارت در تو ایجاد می‌شود و این کارها مستقیماً به آن کار نمی‌پردازد اما همین که فرد این کارها را کرد به تدریج این قوه در او فعال می‌شود.

حرف سوره کهف این است که خداوند بنیادی‌ترین باور هستی را مهارتی کرده است. اگر یک سری کارها را انجام بدهی توحید در تو زنده می‌شود.

اما یک سوال!

به نظر شما برای مهارتی کردن توحید، سوره مبارکه کهف چه پیشنهادهای عملی برایتان ارائه کرده است؟

در سوره مبارکه کهف چه مهارت‌هایی برای تقویت توحید پیشنهاد شده است که اگر آدم انجام بدهد بعد از مدتی می‌بیند که عجب آدم موحدی شده است و خودش از موحد شدنش لذت می‌برد!..

آیا می‌شود این کار را کرد؟.. بله. مثل این که یک اخلاقی در فرد نبوده و بعداً ایجاد شده و از آن لذت می‌برد. ما نمی‌گوییم که خودمان کردیم. چون اگر اینگونه باشد دچار منیت شده‌ایم! بلکه منبای حکم فقط خداست، این حرف به این معنی نیست که بقیه مردم برایم مهم نیستند، بلکه خیلی هم برایم مهم هستند چون خدا گفته است، حالا که خدا گفته تو را دوست داشته باشم، خیلی دوست دارم. این نیست که اگر آدم در مباحث توحیدی برود، داد و ستد و محبتش عوض شود! بلکه بزرگتر می‌شود و بزرگی‌اش هم به اندازه حکم آن است.

۱. نگاه به اسباب با دقت و توجه؛ یعنی مثلاً آدم به خودکاری که دارد می‌نویسد نگاه کند و پیگیری کند و دنبالش هم برود چون حتی همین توجه با دقت به اسباب آدم را موحد می‌کند. پیگیری کردن سبب‌ها با دقت فرد را موحد می‌کند زیرا می‌بینیم در عالم این اسبابی که به کار گرفتیم سرچایشان هستند، به اذن خدا خیلی خوب هم کار می‌کنند و چیزهایی غیر اسباب هم وجود دارد که خیلی خوب کار می‌کنند و بعد شما

می‌فهمید که خدا هم هست! اولش باید توجه کرد که خدا لا به لای اسباب یک کارهایی می‌کند بعد خرد خرد وقتی بزرگتر شد ببیند که نه، همه چیز خداست و غیر خدا چیزی نیست فلذا سبک نگاه به اسباب این گونه است که نگاه به اسباب یک سیر تدریجی به آدم می‌دهد که می‌فهمد خدا هم وجود دارد. و بعد می‌فهمیم که همه‌اش خداست و اگر به کار ما بود مثلاً در تربیت فرزند، کودک با کارهای ما کافر می‌شد اما به دلیل بودن خدا او مومن شد.

آدم باید از این جا شروع کند که خدا کجا هست!.. و این احتیاج به یک یقین دارد و این یعنی باید باور داشته باشیم که خدا همه جا هست. با دقت و توجه باید به اسباب نگاه کرد تا همیشه خدا را دید. با همه وجود باید نیت کرد و توجه کرد تا خدا را دید.

دقت و توجه به اسباب و نگاه به آن‌ها یک مرتبه یک جایی فرد را در دست انداز می‌اندازد لذا در آیات قرآن است که انسان در طول مدتی به جاهایی می‌رسد که زیرپایش خالی می‌شود و دیگر اسبابی نیست که استفاده کند، بعد خدا را به عنوان سبب می‌بیند، اشکال ندارد که یک‌بار هم خدا را بعنوان سبب ببیند تا ان‌شالله بعدش همیشه خدا را ببیند.

برای ما سخت است که یک نفر این حرف را بزند، می‌گوییم او جاهل است! اینکه بگوید هیچ فرقی بین تولد یک بچه با تولد عیسی (ع) نیست. یعنی همان قدر که تولد عیسی (ع) عجیب است تولد یک بچه هم عجیب است و این به خاطر این است که ما بین آن چیزهایی که اسباب دارد و آنهایی که ندارد فرق قائل می‌شویم.

سطح احساس ما نسبت به یک کار عجیب و غریب یک دفعه بالا می‌رود مثل شفا پیدا کردن، زیرا ما عادتاً برای اسباب یک شأن استقلالی قائل هستیم.

اهل بیت یک سبکی دارند؛ نوعاً این گونه است که در کارهای روزمره انسان با موارد متعددی از کار مواجه می‌شود، برای هر کدام از این‌ها یک دعایی دارند مثل لباس پوشیدن، کفش پوشیدن حتی پدیده‌های طبیعی مثل باد، طلوع خورشید و ... لازم نیست که آدم دعاها را حفظ کند زیرا بعضی‌ها با یک لیستی از دعا مواجه می‌شوند که باید کارشان را تعطیل کنند و آن‌ها را حفظ کنند.. اینطور نیست بلکه باید مضامین آن را یاد بگیرند و در هنگام انجام کاری دعاها را در ذهن‌شان مرور کنند. حضرات معصومین علیهم السلام زمان را به ۱۲ قسمت تقسیم کردند، برای

هر ساعت یک دعا تعیین کرده‌اند لذا ما هم اگر می‌خواهیم از این ادعیه استفاده کنیم باید مضامین دعای حضرات در ذهن مان باشد و بدانیم که ساعت های روز که سبب هستند، شان دارند.

اتفاقا ما توجه مان به اسباب ضعیف است، وقتی سراغ امام معصوم (ع) می‌رویم می‌فهمیم که آن‌ها چقدر عجیب به رنگ لباس و رنگ نعلین توجه می‌کنند. برای هر کدام از وسایل حتی اسم هم می‌گذارند.. خیلی جالب است یعنی ما باید برای هر چیزی مثلا لب تاپمان اسم بگذاریم اما وقتی اسم ندارد معلوم است که ما دقت به این سبب نداریم پس باید اسم بگذاریم یعنی نگاهمان را دقیق کنیم.

تشدید توجه به اسباب، تبعیت از اسباب را زیاد می‌کند یعنی توانمندی‌های فرد را به طور طبیعی بالا می‌برد. انسان وقتی بتواند از اطراف خودش به بهترین وجه استفاده کند توانمندی‌هایش بالا می‌رود. درصد اصطحکاک کارهایش زیاد می‌شود. بعضی وقتها انقدر توجه به اسباب ضعیف است که درصد کار به جایی نمی‌رسد که آدم درونش "خدا هم هست" را بفهمد، هرچقدر این بالا برود امکان وقوع بیشتر می‌شود و اسباب بیشتر خودشان را نشان می‌دهند لذا بعد اتکایش به خدا می‌شود در عین این که توجه‌اش به اسباب هم هست.

فردی که پرکار می‌شود میزان محصولاتش و میزان خروجی‌اش هم زیاد می‌شود. زیرا میزان دریافتش از پوسته حیات زیاد می‌شود.

شما یک موقعی از روی عادت از ابزار و وسایل زندگی استفاده می‌کنید، مثلا وقتی از رنده استفاده می‌کنید در ذهنتان چیزی نیست که اگر رنده نبود کار چگونه بود. خوب است همان موقع که دارید از رنده استفاده می‌کنید به این وسیله به عنوان سبب و این که اگر رنده نبود چه اتفاقی می‌افتاد دقت کنیم.

زندگی غربی برای این که به اقتصاد بهتری برسد سبب را حذف می‌کند و فرد را مصرف‌گرا می‌کند. انگیزه مدیریت اسباب‌اش هم به خاطر منفعت مادی است لذا در کارش هم موفق بشود، هیچگاه به توحید نمی‌رسد.

توجه به سبب و اسباب دو رویکرد دارد: اول این که بگوییم انسان را دنیا طلب می‌کند و دیگری این است که بگوییم اتفاقا انسان را خدا خواه می‌کند. اگر توجه به سبب را مدیریت کنیم برآیند توجه به سبب خدا خواهی می‌شود، لذا یکی از کارهای خاصی که در سوره وجود دارد به خصوص در داستان ذوالقرنین، توجه به سبب است.

در روایات وقتی نگاه می‌کنیم از ابتدایی‌ترین چیزها، از اهل بیت علیهم السلام و پیامبر(ص) دستورات خیلی ریز و جزئی وارد شده است، مثلاً حتی برای نوع نشستن در سفره آداب دارند. این طور نیست که پیامبر(ص) یک دعایی به شما یاد بدهد سم غذا از بین برود اما سبب آن را گفته که برای سمی نشدن غذا قبلش دستت را بشور و در سیره این نکات را ریز به ریز ذکر کرده که پیامبر(ص) به چه چیزهایی توجه داشته است لذا سیره خیلی مهم است. توجه به سبب همان گذر است یعنی بهره مندی بهینه از شرایط طبیعی حیات؛ سیر گذر از اسباب.

توجه به اسباب به خاطر ایجاد خلاقیت استفاده از آن، انسان را پرکار می‌کند وقتی پرکار می‌شود و مواجهه اش را زیاد می‌کند، لابه لای این صحنه‌ها یک جایی خالی بالاخره پیدا می‌کند که بفهمد که کار شده ولی سببی نبوده است. کار انجام می‌شود و اتفاق می‌افتد ولی سبب نبوده بعد آدم می‌بیند که این فلان چیز شد اما سببی برایش علی الظاهر نبوده است. استفاده از اسباب مثل این که یک شخص ده حرفه بلد است ولی ما نوعاً استفاده‌مان از اسباب و بهره‌مان از اسباب کم است. این را هم آن کسی می‌فهمد که پرکار باشد.

در زمان جنگ این طور شد که فرماندهان ارتش درس خوانده بودند و خیلی هم وارد بودند و در زمان شاه دوره-های خاص گذرانده بودند اما دیدن بسیجی‌ها اینها را موحد کرد زیرا دیدند برای پاک‌سازی یک منطقه یک سری نیرو و ابزار لازم است اما یک دفعه یک آدم معمولی آمد گفت چیزی نیست و رفت فتح کرد و این را همان کس که امداد غیبی را می‌فهمد درک می‌کند.

سیر توجه به اسباب طوری می‌شود که برای یک آدم موحد این سببی که کار انجام می‌دهد عجیب است، زیرا آن قدر در توحید غرق هست که برایش عجیب است. وقتی می‌گوییم سیر، توجه و سرعت بهره‌مندی از اسباب هم مهم است یعنی این را باید به عنوان یک مهارت دانست.

موحد شدن و موحد بودن سن می‌خواهد. انسان در اوایل دنیا یک توحید فطری دارد که باید تبدیل به توحید شهودی شود، که برای آن هم نیاز به اقدام و عملیات داریم. هرچقدر فرد در زندگی اش فعال‌تر (توجه به پیش زمینه ایمان و اسلام که اگر حذف بشود تبدیل به شرک بیشتر می‌شود) بشود به طور طبیعی خودش را در معرض اسباب قرار داده است.

۲. میدان عمل صالح پیدا کردن؛ انسان تکاملش به تربیت ساختارش است، در سوره مبارکه انشراح که "فاذا فرغت فانصب" را می‌گویند، می‌خواهد بگوید انسان پر از توان‌های بالقوه است که قسمتی از آن تکوینی و بخشی دیگرش تشریحی است که به انسان میدان عمل می‌دهد.

هر چقدر فرد توان عمل صالحش را بالا ببرد، ایمان او به خدا افزایش پیدا می‌کند زیرا عمل چرخ است و ایمان و عمل روی هم اثر می‌گذارند که این در سوره مشهود است، هم در داستان حضرت موسی (ع) و هم داستان اصحاب کهف، همه اینها میدان عمل صالح ایجاد می‌کنند مثلاً اصحاب کهف یک فضای طاغوتی را عوض کردند و هجرت نمودند.

به طور طبیعی وقتی عمل صالح انجام می‌دهی میدان عمل صالحت بالا می‌رود.

بحث عمل صالح را که مطرح می‌کنیم، باید به خصوصیت عمل صالح توجه کرد، ویژگی این عمل این است که منطبق با شرایط است و با لحاظ اولیت‌ها شایستگی‌اش احراز شده و مقبولیت در درگاه خدا را دارد.

خصوصیت مهارت‌ها یعنی مثلاً اگر مهارت یک را نمی‌خواهی پیدا کنی می‌گوییم خوب از دو شروع کن.

هرقدر فرد میدان عمل صالحش را زیاد کند، در دلش توحید زنده و شکوفا می‌شود. اما نکته مهم این است که حتماً بایستی فرد با اتکا به حکم خدا، عمل را انتخاب کند.

گفتیم یک احسن عمل داریم و این یعنی عملی که در لحظه بهترین جلوه الهی را داشته باشد و یک عمل صالح هم داریم که یعنی آن احسن عملی که مورد رضایت خداوند باشد.

عمل صالح در ابتدا بالاتر از احسن عمل است. احسن عمل یعنی در هر لحظه‌ای با انتخاب‌های مختلف مواجه می‌شویم و انتخاب بهترین، احسن عمل است. ممکن است به خیال خودتان احسن عمل انجام داده باشید اما یک جایش ایراد دارد اما عمل صالح هیچ ایرادی ندارد مثل قربانی که حضرت ابراهیم (ع) انجام داد و خدا برایشان یک قوچ فرستاد.

عمل صالح همان عملی است که صلاحیت قبول در درگاه خدا را احراز می‌کند لذا عمل صالح عملی است که خدا قبول کند، اما احسن عمل کاری هست که شما انجام می‌دهید، وقتی مهر قبول به عمل خورد می‌شود عمل صالح.

برای همین اینکه کسی بتواند این ادعا را بکند که من عمل صالح انجام داده‌ام خیلی حرف است!

در روایات آمده عمل صالح یعنی هر عمل خوبی که با عمل خوب بعدش مقبولیت خداوند را احراز می‌کند. اگر کار خوبی کردید که ادامه داشت معلوم است که خدا آن را قبول کرده است. یک موقعی رفتن به یک شهری، وارد شدن در جمعی، رفتن در یک شغلی میدان عمل صالح را برای فرد ایجاد می‌کند.

میدان‌های عمل صالح نیاز به شجاعت و تدبیر دارند. اگر کسی از تدبیر، خودش را محروم کند میدان اشتباه را انتخاب می‌کند و اگر از شجاعت خودش را محروم کند نمی‌تواند میدان عمل صالح را انتخاب نماید.

عمل صالح در مورد خانم‌ها این است که از خداوند بخواهیم که در شما بهترین توفیق اثر گذاری را ایجاد کند.

میدان عمل این است که شما نگاه می‌کنید و بعد نگاه‌تان به اطراف دقیق می‌شود و به این ترتیب حضور شما و علم شما در یک جایی میدان ایجاد می‌کند لذا جریان سازی در عمل صالح، خیلی مهم می‌شود.

خود عمل صالح یعنی آن کاری که مورد قبول است، باید سطحش ناخالصی نداشته باشد. ویژگی عمل صالح، خالصانه بودن برای خداست، یعنی هیچ انگیزه‌ای در باطنش غیر از خدا نباشد. عمل صالح یعنی عمل خالص. به این خاطر صالح گفته شده که عمل خالصی است که صلاح هم در آن هست، نظام تدبیر هم دارد پس روی فکر انتخاب می‌شود و درونش هم جریان وجود دارد.

میدان عمل صالح، هر چیزی است که برای شما مقدمات احسن عمل را ایجاد می‌کند. خود عمل صالح بالاتر از احسن عمل است اما بستر، احسن عمل است. مثل هجرتی که اصحاب کهف کردند، این است که بستر سازی می‌کند یعنی با ورود به یک جایی بستر ایجاد می‌کنیم. مثلاً خانم خانه‌دار میدان عمل‌اش می‌شود بچه‌ای که تربیت می‌کند. اگر هر کسی نقشش را پیدا کند می‌تواند میدانش را هم پیدا کند. وقتی می‌گوییم انتخاب میدان، یعنی مسیر ممتد که در آن اعمال احسن فراوانی تعریف می‌شود.

۳. اهتمام برای افزایش سعی و حفظ دستاوردهای آن.

۴. توجه به شباهت‌های مخلوقات (چون همه مخلوقات با هم در یک سری چیزها شبیه‌اند) و نفی شباهت خدا به هیچ یک از مخلوقات؛ توجه به شباهت مخلوقات از یک سمت یعنی بتوانید هر چه بیشتر مخلوقات را شبیه هم ببینید.

ولی خداوند شبیه هیچ مخلوقی نیست، اما هست! و این اصل توحید است.
خدا می بیند نه آن گونه که موجودات و مخلوقات می بینند، خدا می دهد نه آن گونه که مخلوقات می -
دهند. (این نکته چهارم از آیه آخر سوره است.. که بسیار با اهمیت است)

در آخر کلاس هر کسی یک نیت خیلی خوب در ذهنش بکند، یک چیز خیلی خوب، یک نیتی که شما را تا عرش بالا ببرد، یک نیتی که خصوصیت اش این باشد که همه بدی ها را از ما دور کند، یک نیتی که بتواند بدون فوت زمان ما را اصلاح کند، یک نیتی که ما را از طفولیت خارج کند، یک نیتی که به ما قدرت و علم بدهد، هم قدرت داشته باشیم و هم علم و بعد آن نیت به واسطه نعمت، اسمی از اسماء خدا را در شما زنده کند بعد یک مرتبه آدم بفهمد که غیر خدا هیچ چیز در عالم وجود ندارد و اگر به خودش هم احترام می گذارد از این جهت است که می داند غیر خدا هیچ چیز در عالم وجود ندارد. بعد از خدا بخواهیم که توحید را که به عنوان غایت همه حرکت های دینی و الهی بوده نصیب ما بکند به نحوی که تا آخر عمر از آن جدا نشویم و همه مشکلات و مسائل در ذیل آن سهل و راحت و شیرین بشود. یک نیتی هم می کنیم که فضای شرک و شک و شبهه از ذهن های ما و باورهای ما خارج بشود. حاضر نباشیم به خاطر شرک و شک و شبهه تن به گناه بدهیم و هر کاری را گناه و ثوابش را به راحتی تشخیص دهیم و جراتش را داشته باشیم که ثوابش را انتخاب کنیم و گرایش مان گرایش معنوی باشد و ان شاء الله نیت مان را جمع بزنیم با هر کسی که سوره کهف را خوانده و می خواند و در او تحولی ایجاد می شود.. اینطور ما هم شریک می شویم یعنی ما هم سوره کهف را در یک وقتی از عمر مان خواندیم و خرده تغییراتی هم در ما ایجاد کرد.. اینطور اگر در قیامت گفتند: این کهفیون؟.. ما هم دستمان را بلند کنیم و بگوییم که ما هم بودیم.. خیلی حرف های ویژه ای زده شد و نفهمیدیم ولی ما بودیم.. همه اینها را در ذهن بیاورید و یک صلوات بفرستید.

من می دانم که شما به این دعاها اطمینان دارید ولی من خیلی اطمینان دارم. دعاهایی که در بالا گفتم حسن ظن ام نسبت به این سوره بود.. امیدوار باشید و احساس کنید سوره مبارکه کهف سوره ماست تا همیشه ی زندگی (و این خیلی مهم است). بعضی وقت ها بعضی سوره ها در وجود ما ثبت می شود و جاری می گردد، برای جاری شدنش صلوات.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات